

بازنگری تعاریف استخدام بدیعی و کشف نمونه‌ای ناشناخته از آن در قرآن کریم

وصال میمندی*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه یزد

vesalm1387@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۳/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۰۸

چکیده:

استخدام از جمله محسنات معنوی در علم بدیع است که علی‌رغم جایگاه والای آن در این علم، که ناشی از نقش‌آفرینی این صنعت در فرآیند خلق و ایجاد چند معنا برای یک لفظ با رعایت ایجاز و اختصار بوده، از داشتن تعریفی جامع و واحد که مورد اجماع اندیشمندان عرصه‌ی بلاغت باشد و همه‌ی مصادیق شناخته‌شده و موارد احتمالی ناشناخته‌ی آن را فراگیرد، بی‌نصیب مانده است. نظر به اهمیت و نقش این گونه‌ی بدیعی در درک و تبیین معانی و مفاهیم کلام فصیح عربی، این تحقیق با مراجعه به مشهورترین آثار بدیع‌پژوهان به بررسی و نقد دیدگاه‌های آنان در خصوص تعریف استخدام بدیعی و بیان و کاستی‌های هرکدام پرداخته و سپس تعریفی جامع و مانع از این محسنه‌ی معنوی مطرح کرده است. در ادامه، معروف‌ترین اشکال و قالب‌های موجود استخدام در آثار پیشینیان، همراه با شواهدی از نظم و نثر عربی ذکر شده است. بالاخره این جستار با تحلیل یکی از آیات قرآن کریم، برای نخستین بار قالبی ناشناخته از استخدام در این کتاب را کشف و ارائه کرده که در آن عطف سه اسم بر معمول (فاعل) یک عامل (فعل) سبب شده تا آن عامل در رابطه با هرکدام از آن چهار معمول، معنایی متفاوت بیابد که در این تحقیق، تلاش شده با مراجعه به کتب لغت، این معانی، استخراج و عرضه شود.

کلیدواژه‌ها: علم بدیع، استخدام، تعریف، عطف نسق.

۱- مقدمه

استخدام، یکی از زیبایی‌های معنوی در علم بدیع است که شیوه‌ای ادبی و جذاب برای به

خدمت درآوردن معانی حقیقی یا مجازی الفاظ در کلام بوده و اغلب آثار نگاشته‌شده در این زمینه، بدان پرداخته‌اند. برخی پژوهندگان علم بلاغت، آن را در ردیف برجسته‌ترین گونه‌های بدیع قرار داده و حتی این صنعت را برترین آن‌ها به‌شمار آورده‌اند؛ در این باره می‌خوانیم: «و هذا النوع أعني الاستخدام قلَّ مَنْ تكلَّفَه، و صحَّ معه بشروطه لصعوبة مسلكه، و شدة التباسه بالتورية؛ و هو أعلى رتبةً عند علماء البديع من التورية، و أعلى موقعاً من الأذواق الكسبية.» (ابن حجة، ۱۴۹/۱) سیوطی ضمن بیان انواع بدیع، آنجا که صحبت به استخدام می‌رسد، چنین می‌آورد: «و منها الاستخدام، و هو والتورية أشرف أنواع البديع، و هما سيان؛ بل فضله بعضهم عليها.» (سیوطی، ۲۴۲/۱) این در حالی است که پاره‌ای از کتب قدیم و حتی آثار جدید بلاغی نامی از این گونه‌ی بدیعی نیاورده‌اند که شاید طبق گفته‌ی «ابن حجة» این امر، ناشی از سختی تشخیص و شباهت اشتباه‌آفرین استخدام با توریه باشد.

واکاوی تاریخی علم بدیع، بیانگر آن است که در «کتاب البديع» ابن معنز (۲۹۶ هـ. ق) به‌عنوان نخستین سروسامان‌دهنده‌ی علم بدیع، بسان اغلب محسنات لفظی و معنوی دیگر از استخدام، ذکری به میان نیامده است. برخی از محققان معتقدند که «اسامة بن منقذ» (۵۸۴ هـ. ق) نخستین فردی است که استخدام را معرفی کرده است. (عکاوای، ۷۹) وی در کتاب «البديع في نقد الشعر» خود به تعریف این صنعت بدیعی پرداخته که در ادامه، آن را خواهیم آورد. شاید بتوان ادعا کرد صنایع بدیعی به دست ابن ابي الإصبع (۶۵۴ هـ. ق) کامل شد زیرا او سی و چهار گونه‌ی بدیعی جدید بر ابواب پیشینیان افزود. (سبزواری، چهل‌ونه)

مشهورترین تعریف برای استخدام، که پس از سکاکی در کتب بلاغی تا عصر حاضر رواج یافته، این است: «هو أن يُراد بلفظ له معنيان أحدهما، ثم بضميره معناه الآخر، أو يُراد بأحد ضميريه أحدهما، و بالآخر الآخر.» (قزوینی، ۲۶۸) هرچند بین پژوهندگان وادی بلاغت در مورد تعریف و مصادیق استخدام، اجماع وجود ندارد، در اغلب کتب بلاغی، نمونه‌هایی که برای این قسم از زیبایی‌های معنوی در کلام می‌آورند، در همین چارچوب می‌گنجد. نکته‌ی قابل ذکر درخصوص کاربرد استخدام، آن است که معنای لفظ موردنظر و مدلول ضمیر آن لزوماً نباید هردو حقیقی باشند که در صورت وجود چنین شرطی، آن را فقط در الفاظ مشترک که برای دو یا چند معنا وضع شده‌اند، باید جست‌وجو کرد؛ مانند کلمات «غزاة» و «عين» و ضمائر آن‌ها در ابیات زیر از «عمر بن الوردی»:

و رُبَّ غَزَالَةٍ طَلَعَتْ بِقَلْبِي وَ هُوَ مَرَعَاهَا
 نَصَبْتُ لَهَا شِرْبَاكَأً مِنْ لُحْيِنٍ ثُمَّ صِرَدْنَاهَا
 فَقَالَتْ لِي وَ قَدْ صِرَرْنَا إِلَيَّ عَيْنٍ قَصَدْنَاهَا
 بَذَلَتْ أَلْعَيْنَ فَأَكْحَلُهَا بَطَلَعَتْ عَيْنَهَا وَ مَجْرَاهَا

(تفتازانی، ۱۵۲/۲)

که در بیت اول کلمه‌ی «غزاله»، استعاره از معشوق است که آوردن فعل «طلعت»، معنای خورشید را از آن افاده می‌کند و ضمیر «ها» در «مرعاه» و «لها» و «صیدناها»، از لفظ «غزاله»، مفهوم آهو را قصد می‌کند که بنا به نظر غالب، هردو معنا وضعی و حقیقی هستند؛ گرچه برخی لغت‌شناسان، فقط یکی از این دو معنا را حقیقی می‌دانند؛ به‌عنوان مثال می‌خوانیم: «لَكِنَّهُ فِي أَسْتِعْمَالِهِ الْغَزَالَةَ بِمَعْنَى الظَّبْيَةِ اعْتِرَاضٌ مَشْهُورٌ، وَ زُبْدُهُ أَنَّ الْغَزَالَ لَمْ يُسْمَعْ إِلَّا بِمَعْنَى الشَّمْسِ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ إِلَى الارتفاع، وَ أَمَا فِي مَوْثِقِ الْغَزَالِ فَلَا يُقَالُ: غَزَالَةٌ بَلْ ظَبْيَةٌ.» (محبی، ۲۴۵/۴) هم‌چنین غرض شاعر از «عین» و ضمیر «ها» در «قصدناها» و «مجراه»، چشمه و مقصود وی از «العین» در بیت چهارم، طلاست؛ در حالی که او از ضمیر «ها» در «فأكحلها»، و «ها» در «طلعتها» که هردو به همین لفظ «العین» برمی‌گردند، به ترتیب مفهوم چشم و خورشید را قصد کرده است و چه بسا که از مفاهیم مقصود و مورد نظر، یکی حقیقی و دیگری مجازی و یا هردو مجازی باشند. (تفتازانی، ۱۵۲/۲)

علی‌رغم رواج تعریف فوق در بسیاری از کتب بلاغی، به‌ویژه کتب معاصر و دوران نزدیک به آن، که بخشی از مصادیق استخدام را تحت پوشش قرار می‌دهد، بلاغت‌پژوهانی هستند که هرکدام از این صنعت بدیعی، تعریفی مطرح کرده‌اند که با تعریف فوق، تفاوت اساسی داشته و مثال‌هایی مانند نمونه‌ی مذکور در آن نمی‌گنجد. لازم به یادآوری است که در آرایه‌ی استخدام، لفظ دال بر مفهوم دوم علاوه بر ضمیر اعم از بارز یا مستتر، احتمال دارد اسم اشاره، تمییز، حال و حتی در قالب استثنا نیز به‌کار رود که در ادامه با آوردن مثال‌هایی به تفصیل در مورد هریک، سخن خواهیم گفت.

۲- سؤالات تحقیق

از آنجا که استخدام، محسنه‌ای معنوی است که در آن از یک لفظ به کمک قرینه یا قراین،

بیش از یک معنا فهمیده می‌شود و تمامی آن معانی، موردنظر هستند و این امری است که احتمال ظهور و وجود آن در اشکال و اسالیب گوناگون می‌رود، بنابراین چنین به ذهن خطور می‌کند که کدام یک از تعاریف موجود از استخدام، شمول و گستردگی لازم را دارد که همه‌ی انواع و اشکال آن را دربرگیرد؟ و این صنعت ادبی، در چه قالب و شکلی ممکن است به‌کار رفته باشد که از نگاه علمای بلاغت به دور مانده باشد و تعاریف موجود شامل آن نشود؟ در صورت وجود شکل دیگری از این قسم از علم بدیع، چه نمونه یا نمونه‌های آن در کلام فصیح عربی، به‌ویژه قرآن، به‌عنوان اصلی‌ترین خاستگاه علم بلاغت، یافت می‌شود؟ در این پژوهش برآنیم تا ضمن بررسی و نقد تعاریف موجود و بیان قالب‌های مشهور و شناخته‌شده‌ی آرایه‌ی استخدام، به ارائه‌ی تعریفی جامع از آن پرداخته و با استمداد از کلام زبان‌آفرین، نمونه‌ای بدیع و ناشناخته از آن را که تاکنون در تألیفات بلاغی بدان اشاره نشده، عرضه داشته و تحلیل و بررسی کنیم.

بیان این نکته ضروری است که مبحث استخدام، اعم از تعریف، بیان مسئله و ذکر شواهد، در بیشتر کتب بلاغی به شکل غیرمستقل و به‌عنوان یکی از زیرمجموعه‌های محسنات معنوی آورده شده و معمولاً به برخی اشکال آن اشاره می‌شود که در بیشتر آثار بلاغی، همان استخدام در قالب ضمیر و اسم، ذکر شده و شواهد آن اغلب، محدود و تکراری است. بررسی‌های در حد امکان، بیانگر آن است که این گونه‌ی بدیعی به شکل مستقل، تحلیل و واکاوی نشده و برخی از وجوه بدیع و زیبای آن، مغفول واقع شده‌است. شاید بتوان ادعا کرد که متأسفانه در پژوهش‌های بلاغی، فرضیات و احتمالات جدید، کمتر مورد توجه بوده که این امر نامیمون، باعث رکود در بسیاری از حوزه‌های بلاغت شده است.

۳- بررسی و نقد تعاریف موجود از استخدام

چنان‌که قبلاً اشاره شد، بین اندیشمندان بدیع‌پژوه در زمینه‌ی تعریف و مصادیق استخدام، اتفاق نظر وجود ندارد؛ با توجه به این امر در این گفتار برآنیم مشهورترین این تعاریف را با ذکر مثال، نقد و بررسی کنیم.

۳-۱. نخستین تعریف (دیدگاه ابن منقذ)

اگر «ابن منقذ» (۵۸۴ ه. ق) را اولین معرف استخدام در پهنه‌ی علم بدیع بدانیم، او این صنعت را چنین شناسانده است: «اعلم أن الاستخدام هو أن يكون للكلمة معنيان، فتحاج إليهما، فتذكرها وحدها تخدم للمعنيين.» (ابن منقذ، ۴۶) از ظاهر کلام این ادیب چنین استنباط می‌شود که استخدام، به‌کار بردن یک لفظ برای دو معناست، نه بیشتر و نمی‌توان از این تعریف فهمید که دو معنای مراد، هر دو حقیقی هستند یا مجازی و یا مختلف؟ وی هم‌چنین به چگونگی دلالت یک لفظ بر دو معنا اشاره‌ای نکرده است و در ادامه، ضمن استشهاد به آیه‌ی ﴿... لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ﴾ (نساء: ۴۳) می‌گوید: «والصلاة تحتمل أن تكون فعل الصلاة أو موضع الصلاة، فأستخدم الصلاة بلفظ واحد؛ لأنه قال سبحانه: «إلا عابري سبيل»، فدل على أنه أراد موضع الصلاة، و قال تعالى: «حتى تعلموا ما تقولون» فدل على أنه فعل الصلاة.» (همان، ۴۶ و ۴۷) این مثال گویای آن است که از نگاه «ابن منقذ» هر دو معنا لزوماً نباید حقیقی باشند؛ زیرا دلالت «صلاة» بر مکان صلاة مجاز مرسل با علاقه‌ی محلّیت است.

استنباط دیگر از ظاهر کلام «ابن منقذ» و آیه‌ی شاهد، آن است که چه بسا نگاه وی به استخدام تاحدی شبیه به دیدگاهی است که بعداً در بین بلاغت‌پژوهان به دیدگاه و طریقه‌ی «ابن مالک و ابن ابی‌الإصبع (۶۵۴ ه. ق)» شهرت یافت. این برداشت از آنجا به ذهن متبادر می‌شود که در این تعریف، نامی از ضمیر یا اسم اشاره به‌عنوان لفظ دال بر دیگر معنا به میان نیامده است؛ اما این مؤلف در ادامه، مثال‌ها و شواهدی از شعر عرب را آورده که در اغلب آن‌ها قرینه‌ای که باعث الهام و ایجاد دیگر معنا از لفظ موردنظر می‌شود، ضمیر است؛ ایات مشهوری مانند «إِذَا نَزَلَ السَّمَاءُ بِأَرْضِ قَوْمٍ...» و «فَسَقَى الْعُضَا وَالسَّكْنِيهَ وَإِنْ هُمْ...» که بعداً به آن‌ها پرداخته می‌شود. وی آنگاه با آوردن این شعر از «ابوتمام»:

و إِذَا مَشَتْ تَرَكْتُ بِصَدْرِكَ ضِعْفَ مَا بِحَلِيَّتِهَا مِنْ شِدَّةِ الْوَسْوَاسِ

می‌گوید: «لأن الوسواس يحتمل المعنيين، و هو بلابل الصدر، و صوت الحلي؛ فأستخدم المعنيين بقوله: تَرَكْتُ بِصَدْرِكَ، يعني ألبابل، و بقوله: ضعف ما بحليتها، يعني صوت الحلي.» (ابن منقذ، ۴۷) که در این مثال، بسان آیه‌ی مورد استشهاد «ابن منقذ» دلالت یک واژه بر دو معنا به واسطه‌ی دو لفظ دیگر است.

در ادامه، وی پا فراتر نهاده و علاوه بر کاربرد استخدام در معنا، آن را در اعراب کلمات هم جایز می‌داند. او پس از این دو بیت:

اسْمٌ مِّنْ مَّلَئِيٍّ وَمَنْ صَدَّدَ عَنِّي وَجَفَّائِيٍّ مِّنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَجُرْمٍ
وَأَلَّذِي ضَنَّ بِالْوَصَالِ عَلَيْنَا مِثْلَمَا ضَنَّ بِالْهَوَى قَلْبُ نَعَم

می‌افزاید: «هذا أَلَا سْتَحْدَامٌ فِي الْأَعْرَابِ، لِأَنَّ «قَلْبَ» مَرْفُوعَةٌ بِخَبَرٍ لِلْأَبْتَدَاءِ، وَلِفَاعِلِ «ضَنَّ»؛ وَهُوَ أَيْضاً سْتَحْدَامٌ فِي الْمَعْنَى، لِأَنَّ مَعْنَى «قَلْبَ» مِّنَ الْمَقْلُوبِ وَ مَعْنَى الْعَكْسِ، لِأَنَّ الْأَسْمَ مَعْنَى «ضَنَّ» (ابن منقذ، ۴۷) منظور محقق آن است که در مصراع دوم در رفع کلمه‌ی «قلب» دو وجه جایز است: یکی این که آن را خبر برای مبتدا یعنی «الَّذِي» بگیریم و دیگر آن که «قَلْبُ» فاعل فعل «ضَنَّ» باشد. بنا بر این نظر، کلماتی که در اعراب آن‌ها بیش از یک وجه، جایز باشد نیز در زمره‌ی استخدام قرار می‌گیرند. باید گفت که اعراب و نقش مفردات در کلام در ایجاد معانی، نقش‌آفرینی می‌کنند و چنانچه این نظر را بپذیریم، باز هم معانی متفاوت مدنظر است؛ ولی این مفاهیم در کلمه و لفظ تنها نیست، بلکه در کلام حاصل از ترکیب نحوی است. «ابن منقذ» در بیت بالا به استخدام در واژه‌ی «قَلْبُ» هم اشاره کرده که علاوه بر معنای «دل» در اینجا معنای «مقلوب و معکوس» را هم می‌رساند که مراد شاعر از «قَلْبُ نَعَم» مقلوب کلمه‌ی «نعم» یعنی نام و اسم خاص «معن» است.

۳-۲. رایج‌ترین تعریف (طریقه‌ی سگاک‌ی و پیروانش)

باید یادآور شد که اغلب کتب و آثار بلاغی، همان تعریف منقول از «خطیب قزوینی» را که در مقدمه آورده شد، گاه با بیانی متفاوت برای استخدام آورده‌اند و شواهد تکراری آن را ذکر نکرده‌اند؛ به‌عنوان مثال، سیوطی با نقل آن بدین شکل: «... أَنْ يُؤْتَى بِلَفْظٍ لَهُ مَعْنَايَانِ فَأَكْثَرُ مَرَادَا بِهِ أَحَدُ مَعَانِيهِ، ثُمَّ يُؤْتَى بِضَمِيرِهِ مُرَادَا بِهِ الْمَعْنَى الْأُخْرَى.» (سیوطی، ۲۴۲/۱) بیان داشته که: «و هذه طریقه أَلْسِنَاكِي وَ أَتْبَاعِهِ.» (همان) یا در کتاب «فرهنگ ادبی بلاغی» نیز استخدام را همین‌گونه معرفی کرده و به نقل از کتاب «روش گفتار» می‌آورد: «استخدام عبارت است از آوردن لفظی که دارای چند معنا باشد و گوینده از لفظ، یک معنا و از ضمیر آن معنای دیگری را اراده کند که آن بر سه گونه است؛ اول آن که لفظ مشترک و هر دو معنای آن حقیقی باشد. دوم آن که هر دو معنای

لفظ مجازی باشد. سوم آن که یکی از دو معنا حقیقی و دیگری مجازی باشد. (رادفر، ۹۵/۱) از جمله مثال‌هایی که در آن تمامی معانی مورد نظر، حقیقی هستند، بیت زیر از «ابن ملیک حموی» است:

فَكَمْ رَدَّ مِنْ عَيْنٍ وَ حَادٍ بَنِيهَا وَ لَوْلَاهُ مَا ضَاءَتْ وَ لَمْ تَكُ تَعْدُبُ

که صاحب «الوشاح» ضمن نقل آن می‌گوید: «فَصْرِيحُ لَفْظِ الْعَيْنِ أَرَادَ مِنْهُ الْبَاصِرَةَ، يَعْنِي رَدَّهَا إِلَى الْإِبْصَارِ بَعْدَ الْعَمَى، وَ ضَمِيرُ «نَيْلِهَا» أَرَادَ مِنْهُ عَيْنَ الذَّهَبِ، وَ ضَمِيرُ «ضَاءَتْ» أَرَادَ مِنْهُ عَيْنَ الشَّمْسِ، وَ ضَمِيرُ «تَعْدُبُ» أَرَادَ مِنْهُ عَيْنَ أَلْمَاءٍ؛ وَ هَذِهِ أَلْعَابُ الْأَرْبَعَةِ كُلُّهَا حَقِيقَةٌ لِلْعَيْنِ.» (کریمی، ۴۳) چنان‌که مشهود است در این بیت، چهار معنای مختلف از لفظ «عین» و ضمائر آن مدنظر است؛ در حالی که در هردو تعریف فوق، تأکید بر دو معناست. از نمونه‌هایی که در آن معانی مراد، مجازی هستند، می‌توان به سخن زیر از «معاویة بن مالک» اشاره کرد:

إِذَا نَزَلَ السَّمَاءُ بِأَرْضِ قَوْمٍ رَعَيْنَاهُ وَ إِن كَانُوا غَضَابَا

که در آن منظور از «السَّمَاء» باران و منظور از ضمیر «ه» در «رَعَيْنَاهُ»، گیاه است که بنا به نظر اغلب سخن‌شناسان، هردو مجاز مرسل هستند.

۳-۳. دیدگاه ابن مالک و ابن ابی‌الاصبع

بعضی از اندیشمندان و پژوهندگان با نگاهی متفاوت این صنعت بدیعی را چنین معرفی می‌کنند: «و هو أن يأتي المتكلم بلفظة لها معنيان، ثم يأتي بلفظتين تتوسط تلك اللفظة بينهما، ويُستخدم كلُّ لفظة منهما لمعنى من معنى تلك اللفظة المتقدمة.» (ابن ابی‌الاصبع، ۱۲۶) صاحب معترك الأقران بیان می‌دارد که: «و هذه طريقة بدر الدين بن مالك في المصباح، ومشى عليه ابن أبي الأصبع.» (سیوطی، ۲۴۳/۱) براساس این تعریف، استخدام در قالبی می‌آید که در بیشتر کتب بلاغی به آن اشاره نشده است. نویسنده برای چنین استخدامی به آیهی ﴿... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...﴾ (رعد: ۳۸-۳۹) استشهاد کرده و در توضیح آن می‌گوید: «فإن لفظة كتاب يُرادُ بها الأمدُ أحتومُ، و الكتابُ: المكتوبُ؛ وقد تَوَسَّطتْ بَيْنَ لَفْظَتَيْ أَجَلٍ وَ يَمْحُو، فَاسْتخدمتْ أَجَلَ أَحَدٍ مَفهُومِيهَا، وَ هُوَ الأمدُ؛

وَأَسْتَحْدَمْتُ بِمَحْوٍ لِمَفْهُومِ الْآخِرِ، وَ هُوَ الْمَكْتُوبُ؛ وَاللَّهِ أَعْلَمُ.» (ابن ابی‌الإصبع، ۱۲۷) باید گفت که برداشت معنای «أمد» از لفظ «کتاب» با توجه به آیه‌ی ﴿... حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْاِكْتِنَابُ أَجَلَهُ...﴾ (بقره: ۲۳۵) است. چنان‌که می‌بینیم با این تعریف و تفسیر، استخدام، شکلی مغایر با دیگر شکل مشهور و رایج آن به خود می‌گیرد و اغلب شواهد و مثال‌های شناخته‌شده‌ی استخدام، تحت پوشش آن قرار نمی‌گیرند؛ زیرا براساس آن فقط باید لفظ موردنظر بین دو قرینه قرار گیرد که هر یک، از آن لفظ معنایی خاصّ و متفاوت را افاده کند و شاید بتوان گفت مصادیق چنین تعریفی در کلام فصیح عربی، نادر و کمیاب است.

۳-۴. دیگر تعاریف، شبه استخدام، قصد و جهین

از سوی دیگر، نویسندگانی در عرصه‌ی علم بدیع هستند که آیه‌ی فوق (بقره: ۲۳۵) را با عنوان «قصد معینین» یا «قصد و جهین» آورده و این صنعت را چنین می‌شناسانند: «آن است که لفظی را بیاورند و با قرینه‌های مختلف دو معنا یا بیشتر از آن اراده کنند. (زاهدی، ۴۴۷) وی در ادامه، ضمن آوردن شاهد مورد نظر ابن ابی‌الإصبع می‌گوید: «چنان‌که می‌فرماید: ﴿... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، يَمْحُوهُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (رعد: ۳۸-۳۹) که از لفظ «کتاب»، زمان و مکتوب اراده شده.» (همان، ۴۴۸) شاید استشهاد به این آیه که شاهد افرادی نظیر ابن مالک و ابن ابی‌الإصبع در بیان استخدام بود، چنین به ذهن القا کند که مراد نویسنده از «قصد معینین» یا «قصد و جهین» همان استخدام باشد؛ اما این محقق در جای دیگر استخدام را به عنوان گونه‌ی بدیعی دیگری ذکر کرده و برای آن همان تعریف مورد نظر سکاکی و پیروانش را آورده است. (همان، ۴۰۹) وی علاوه بر استخدام، محسنه‌ی معنوی دیگری به نام «شبه استخدام» را نیز به جمع گونه‌های بدیعی افزوده و در تعریف آن می‌گوید: «شبه استخدام آن است که علم مرکبی را در کلام آورده، پس از آن ضمیری بیاورند که به یکی از دو جزء آن برگردد؛ چنان‌که شاعر در مدح قاضی ابن حسام گوید:

إِبْنُ الْحُسَامِ فَقِيهٌ يَفُوقُ كُلَّ فَقِيهٍ وَ فَصْلُهُ فِي قَضَايَا كَمِثْلِ حَدَائِبِهِ
(همان، ۴۱۰)

غیر از محقق فوق، پژوهشگران دیگری نیز استخدام و ذوالمعنیین را دو گونه‌ی بدیعی متفاوت و متمایز از یکدیگر به شمار آورده‌اند؛ به عنوان مثال در کتاب «هنجار گفتار در فن معانی و بیان و بدیع فارسی» می‌خوانیم: «ذوالمعنیین و آن عبارت است از این که از لفظ، دو معنا یا بیشتر اراده شود در استعمال واحد، چنان‌که در آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿... فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا...﴾ (نور، ۳۳) لفظ «خیر» استعمال شده در مال و هم در ایمان. (تقوی، ۲۴۵) وی در ادامه به بیان استخدام پرداخته و چون بسیاری از علمای بلاغت می‌گویند: «این صنعت، عبارت است از این که از لفظی که دو معنا یا بیشتر داشته باشد، یک معنا اراده کنند و از ضمیرش معنای دیگر.» (همان) از سخن این پژوهنده در تعریف استخدام چنین برمی‌آید که باید لفظ مورد نظر از الفاظ مشترک باشد و اشاره‌ای به این نکته که احتمال دارد یکی از معانی مورد نظر مجازی باشد، نشده است؛ چنان‌که استشهاد مؤلف به بیت زیر از «ابن ملیک حموی» نیز همین نکته را القا می‌کند:

كَمْ رَدٍّ مِنْ عَيْنٍ وَ جَادَ بِهَا وَ كَمْ ضَاءَتْ بِهٖ وَ سَقَى بِهَا مِنْ صَادِي

وی چنین نتیجه می‌گیرد: «از عین، آفتاب، اراده شده و از ضمیر اول، طلا و از ضمیر دوم، چشم و از ضمیر سوم، چشمه.» (همان) و شواهد فارسی هم که در ادامه‌ی سخن محقق آمده، برداشت فوق یعنی حصر استخدام در الفاظ مشترک را تقویت می‌کند.

۴- ارائه‌ی تعریف جامع استخدام

تأمل در این تعاریف کاملاً متفاوت از استخدام، بیانگر آن است که بین اندیشمندان پیشین در تعریف و مصادیق و حتی نام‌گذاری این صنعت، اجماعی وجود ندارد و هیچ‌یک از تعاریف موجود، جامعیت نداشته و گونه‌ی دیگر را شامل نمی‌شود؛ فقط اگر «قصد معنیین یا قصد وجهین» را همان استخدام بدانیم، تعریف ارائه‌شده تا حدّ زیادی شمول دارد؛ هرچند که این تعریف نیز برای لفظ، فقط دو معنا را در نظر دارد و در آن اشاره‌ای به قرینه‌های دالّ بر چند معنای مراد از یک لفظ نشده و تنها به مثالی بسنده کرده که مؤید دیدگاه «ابن مالک و ابن ابی‌الاصبع» در مورد استخدام است. یکی از بدیع‌پژوهان در ادب فارسی، استخدام را چنین

می‌شناساند: «آوردن لفظی است که دو معنای مستقل دارد و هر یک از دو معنا با جمله‌ای و عبارتی و یا ضمیری، تحقّق می‌یابد.» (فشارکی، ۱۵۸) که در این سخن هم تنها به اراده‌ی دو معنا از یک لفظ، اشاره شده و قرینه‌ها به روشنی هویدا نیستند.

وجود این مغایرت‌ها و اختلاف‌نظرها، ذهن و فکر را به سوی این احتمال سوق می‌دهد که چه بسا این آرایه در قالب‌های دیگری از کلام آمده باشد که خارج از حدود این تعاریف رایج قرار گرفته و از تیررس نگاه دانشمندان علم بلاغت پنهان مانده باشد؛ از این رو باید چنان تعریفی جامع و مانع از استخدام بیان کرد که در برگزیده‌ی همه‌ی موارد مذکور و حتّی دیگر وجوه احتمالی آن باشد؛ یعنی تعریف به گونه‌ای باشد که شامل تمام مواردی بشود که در آن‌ها به کمک هر قرینه‌ای از لفظ مورد نظر بیش از یک معنای مراد لحاظ شود.

در این راستا می‌توان گفت: الأستخدام هو أن يأتي المتكلم في الكلام بلفظ، و يستخدمه في معنيين مُرادين أو أكثر، بمعونة قرينة دالة مرتبطة باللفظ المذكور، بأي وجه كانت؛ لأن القرينة الدالة على المعنى الآخر يُمكن أن تكون ضميراً أو اسم إشارة أو تمييزاً أو حالاً أو تابعاً من التوابع؛ و يُمكن أن تأتي في أسلوب الاستثناء أو بواسطة ألفاظ أخرى أجنبية. منظور از الفاظ اجنبی، الفاظی هستند که مانند ضمیر، اسم اشاره، حال، تمییز و مستثنی با لفظ مورد نظر، ارتباط و پیوند نحوی ندارند. این تعریف، علاوه بر این که تمام شکل‌های استخدام مورد نظر علمای پیشین را در برمی‌گیرد، عناوینی نظیر قصد معینین یا قصد وجهین و شبه استخدام را هم تحت پوشش استخدام قرار می‌دهد. در ادامه با کنکاش در مشهورترین آثار بلاغی، شکل‌های معروف استخدام و نمونه‌هایی از مصادیق آن را استخراج و عرض کرده و آن‌گاه گونه‌ای مجهول و بدیع از این آرایه را برای اولین بار در معرض نگاه علاقه‌مندان قرار داده و با استمداد از کلام خداوند به تحلیل آن می‌پردازیم.

۵- شکل‌های مشهور استخدام

بررسی در حدّ امکان نمونه‌ها و مثال‌های موجود در آثار صاحب‌نظران عرصه‌ی علم بلاغت، به‌ویژه علم بدیع، در مورد انواع شایع و اقسام رایج استخدام، بیانگر آن است که قرینه‌ی دالّ بر مفهومی غیر از معنای مستفاد از لفظ شاهد، در یکی از شکل‌های زیر متجلی می‌شود:

۵-۱. ضمیر

مشهورترین شکل استخدام، آن است که پس از یک لفظ، ضمیر یا ضمیری بیاید و برای هرکدام معنایی غیر از معنای دیگری در نظر گرفته شود. همان‌گونه که قبلاً بیان شد، این دیدگاه سکاکی و خطیب قزوینی و پیروان آن‌هاست. هرچند که در پاره‌ای از آثار بلاغی آیه‌ی ﴿... فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ...﴾ (بقره: ۱۸۵) را شاهده‌ی بر این نوع از استخدام گرفته‌اند که در آن منظور از «الشَّهْرَ» را هلال ماه و مراد از ضمیر «هُ» در «فَلْيَصُمْهُ» را ماه رمضان می‌دانند، سیوطی از ابن ابی‌الإصبع چنین نقل می‌کند که: «و لم يقع في القرآن على طريقة السكاكي». (سیوطی، ۲۴۳/۱) وی در ادامه با گفته «و قد استخرجت بفكري آيات على طريقة». (همان)، مثال‌هایی از قرآن برای استخدام در قالب اسم ظاهر و ضمیر راجع به آن آورده است؛ از جمله: ﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ...﴾ (نحل: ۱) بنا به نظر او «أمر الله» احتمال دارد به معنای «قيام الساعة و العذاب» یا به معنای «بعثة النبي» باشد که منظور از خود این لفظ، بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و مراد از ضمیر در «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» برپایی قیامت و فرارسیدن زمان عذاب الهی در آخرت است. (سیوطی، ۲۴۳/۱) یکی از مشهورترین شواهد این‌گونه از استخدام در شعر، ابیاتی است که در مقدمه آورده شد و در اغلب کتب بلاغی، بدان استشهاد شده است؛ از دیگر نمونه‌های پرکاربرد آن که به‌عنوان شاهد، مورد توجه علمای بلاغت بوده، بیت زیر از «بحتری» است:

فَسَقَى الْعَضَا وَالسَّكَنِهَ وَإِنْ هُمْ شَبَّوْهُ بَيْنَ جَوَانِحِي وَ ضُلُوعِي

(همان، ۱۵۳/۲)

در این بیت، منظور از لفظ «العَضَا» همان معنای وضعی و حقیقی آن است که نام درختی است که آتش حاصل از آن دوام دارد و در فارسی به آن «تاغ» می‌گویند و مراد از ضمیر «هُ» در «السَّكَنِه»، مکان و سرزمینی است که این درخت در آن روئیده و به وفور یافت می‌شود؛ در این صورت، این کلمه در معنای مجازی به‌کار گرفته شده و در آن مجاز مرسل با علاقه‌ی محلّیت است. هم‌چنین شاعر از ضمیر «هُ» در «شَبَّوْهُ»، آتش حاصل از سوختن چوب درخت را قصد کرده که این معنا هم مجاز مرسل با علاقه‌ی مسببیت است. در معدودی از کتب بلاغی دو بیت زیر از «ابن نباته» را شاهد بر این شکل استخدام گرفته‌اند:

رَشَفْتُهَا فِي مَكَانٍ خَلَوَتْهَا وَ جَيْدَ الْحَسَنِ ثُمَّ قَدْ جُمِعَا
حَلَّتْ مَذَاقًا وَ مَشْرِبًا وَ فَمَاءً وَ الْجَيْدَ وَالشَّعْرَ وَالصِّفَاتِ مَعَا

و فقط به این گفته بسنده کرده‌اند: «و فيه استعمال كلمة واحدة على ستة معانٍ.» (محبی، ۲۴۶/۴)
غرض استشهادکنندگان در این دو بیت، لفظ «حَلَّتْ» است که به ضمیر «ها» در بیت، اسناد
شده و در رابطه با هر یک از اسم‌های بعد از خود معنایی خاص پیدا می‌کند.

۲-۵. اسم اشاره

از دیگر نمونه‌های رایج استخدام، آن است که پس از ذکر یک لفظ، اسم اشاره‌ای که به همان
لفظ قبل اشاره دارد، بیاید و مراد از هرکدام متفاوت با دیگری باشد. مشهورترین مثال مذکور
در این خصوص، بیت زیر از «شهاب‌الدین خفاجی» است:

رَأَى الْعَقِيقَ فَأَجْرَى ذَاكَ نَاطِرُهُ مُتَمِّمٌ لِحَجِّ فِي الْأَشْوَاقِ حَاطِرُهُ
(خفاجی، ۱۷)

در بیت بالا کلمه‌ی «العقیق» بر دو معنا دلالت دارد: یکی نام آبادی‌ای در نزدیکی مدینه که
احتمالاً دیار یار و معشوقه‌ی شاعر است و دیگر همان سنگ عقیق سرخ‌رنگ است. شاعر با
دیدن دیار یار و یاد ایام گذشته، خون‌آسا اشک از دیده، روان ساخته است. در بیت فوق، مراد
از «ذاک»، به قرینه‌ی «أجرى» اشک چون عقیق بوده و استعمال عقیق در این معنا مجاز با
علاقه‌ی مشابهت است.

۳-۵. حال

گاهی صنعت استخدام، بدین شکل می‌آید که نخست در کلام، لفظی آورده و از آن معنا و
مفهومی خاص، اراده می‌شود و در ادامه‌ی سخن، یک، دو یا چند حال برای آن لفظ ذکر
می‌شود که هرکدام معنایی متفاوت از معنای اوّل و مغایر با مفهومی که دیگر حال‌ها بر آن
دلالت دارند، به صاحب حال (لفظ نخست) می‌بخشد؛ نمونه‌ی جالب آن را می‌توان در این
بیت یافت:

بَدَلَتْ الْعَيْنَ جَارِيَةً مَكْحَلَةً وَ طَالِعَةً

در شاهد فوق، قرینه‌ی «بَدَلَتْ» سبب شده تا از لفظ مشترک «العین» معنای طلا استنباط شود. در ادامه، کلمات «جاریه» و «مکحله» و «طالعه» به‌عنوان سه حال از «العین» نقش ایفا می‌کنند و هرکدام به این کلمه به‌عنوان صاحب حال، معنا و مفهوم خاصی می‌بخشند که متفاوت از سایر موارد است؛ ابتدا «جاریه» معنای «چشمه» را در آن جاری می‌سازد و سپس «مکحله» مضمون «چشم» را بر «العین» می‌کشد و در آخر، «طالعه» سبب شده تا مفهوم خورشید از این کلمه، ساطع شده و در معرض نگاه مخاطب قرار گیرد.

۵-۴. تمییز

در گونه‌ای از استخدام به دنبال لفظ مورد نظر، دو یا چند اسم منصوب به‌عنوان تمییز ذکر می‌شود که هرکدام از آن‌ها معنایی خاص از لفظ نخست را افاده می‌کند که با دیگری متفاوت است؛ به‌عنوان مثال در این بیت از «محمد الصالحی الهاللی»:

أَخْتُ الْغَزَالَةِ إِشْرَاقًا وَ مَلْتَفَتًا لَهَا لَدَى السَّمْعِ لَذَاتٌ وَ نَشَاتٌ
(خفاجی، ۱۶)

کلمه‌ی «إشراقاً» به‌عنوان نخستین تمییز، سبب شده تا از «الغزاة» معنای خورشید استنباط شود و کلمه‌ی «ملفتاً» که تمییز دوم است، باعث شده تا از همان لفظ، مفهوم آهو دریافت شود.

۵-۵. تکرار لفظ

چنان‌که در کلام، گاهی تکرار لفظ جانشین ضمیر رابط مبتدا و خبر می‌گردد، برخی کتب بلاغی نیز تکرار الفاظ متجانس با معانی مختلف را گونه‌ای از استخدام به‌شمار آورده‌اند؛ (عباسی، ۲۷۱/۲) گرچه معمولاً چنین مواردی را در زمره‌ی جناس تام قرار می‌دهند، مانند این سروده‌ی «السراج الوراق»:

دَعِ الْهُوَيْنِي وَ أَنْتَصِبْ وَ اَكْتَسِبْ وَ اَكْدَحْ فَتَنْفَسُ الْمَرْءِ كَذَا حَهُ
وَ كُنْ عَنِ الرَّاحَةِ فِي مَعَزَلٍ فَأَلْصَقْهُ مَوْجُودٌ مَعَ الرَّاحَةِ

که مراد نویسنده استخدام در کلمه‌ی «الرَّاحَة» است، در توضیح آن می‌خوانیم: «استخدم الرَّاحَةَ في معنیها: الأوَّل من الاستراحة، والثَّاني من أَلید.» (همان)

۵-۶. استثنا

یکی از زیباترین و جالب‌ترین اشکال استخدام در قالب اسلوب استثنا ظاهر می‌شود؛ بدین‌گونه که ابتدا در کلام، لفظی با دلالت معنایی خاص آورده شود و در ادامه‌ی کلام، ادات استثنا همراه با مستثنایی به‌کار گرفته شود که آن استثنا سبب شود لفظی ظاهراً مشابه با لفظ اول، اما متفاوت با آن در اصل و معنا مورد نظر باشد؛ مانند استخدام در این شعر از «بهاء زهیر» که مورد استشهاد علمای بلاغت قرار گرفته است:

أَبْدَأُ حَدِيثِي لَيْسَ بِأَ الْمَنْسُوخِ إِلَّا فِي الْدَفَاتِرِ

(تفتازانی، ۱۵۳/۲)

که در بیان آن باید گفت از آنجا که اسلوب استثنا در این بیت، استثنای مفرغ بوده و بنا به قول مشهور علمای نحو، در چنین اسلوبی مستثنی بدل از مستثنی منه محذوف است؛ بنابراین تقدیر کلام فوق قبل از حذف این‌گونه بوده: «لَيْسَ حَدِيثِي بِالْمَنْسُوخِ فِي شَيْءٍ أَوْ فِي مَكَانٍ إِلَّا فِي الْدَفَاتِرِ.» که در این بیت، لفظ «منسوخ» به‌عنوان عامل «فِي شَيْءٍ» یا «فِي مَكَانٍ» از فعل «نَسَخَ، يَنْسَخُ، نَسَخًا الشَّيْءَ» به معنای: «أَزَالَهُ، أَبْطَلُهُ وَ مَسَخَهُ» (معلوف، ۸۰۵) گرفته شده است و همین کلمه در رابطه با «فِي الْدَفَاتِرِ» که در شعر مورد نظر بدل است، از فعل «نَسَخَ - نَسَخًا الْكِتَابَ» به معنای «نَقَلَهُ وَ أَكْتَبَهُ حَرْفًا بَحْرًا» (همان) مشتق شده است. با توجه به این مثال می‌توان نتیجه گرفت که بنا به اجماع جمهور نحویان، عامل متبوع و تابع یکی است که براساس رأی اندیشمندان بلاغت اگر بین متبوع و تابع فاصله‌ای مانند ادات استثنا قرار گیرد، این عامل می‌تواند در رابطه با هر کدام از متبوع و تابع، معنایی متفاوت داشته باشد و بدین‌سان گونه‌ای بدیع از استخدام خلق شود.

۵-۷. آمدن لفظ مشترک بین دو لفظ

قبلاً اشاره شد که بعضی صاحب‌نظران مانند: «بدرالدین بن مالک و ابن ابی‌الإصبع» استخدام را

در آن می‌دانند که لفظ مشترکی بین دو کلمه بیاید به‌گونه‌ای که هر کلمه سبب به خدمت گرفتن یکی از معانی آن لفظ شود. علاوه بر آیه‌ی: ﴿... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، يَمَحُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...﴾ (رعد، ۳۸-۳۹) که قبلاً درباره‌ی آن صحبت شد، برخی محققان به پیروی از «ابن منقذ» آیه‌ی: ﴿... يَتَأَيُّبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا...﴾ (نساء، ۴۳) را نیز شاهدهی بر این قسم از استخدام می‌دانند و معتقدند که: «فَالصَّلَاةُ يُحْتَمَلُ أَنْ يُرَادَ بِهَا فِعْلُهَا وَ مَوْضِعُهَا.» (سیوطی، ۲۴۳/۱) و چنین نظر دارند که عبارت: «حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» معنای «انجام نماز» را افاده می‌کند و قول: «إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» سبب شده تا از کلمه‌ی «الصَّلَاةُ»، «مکان نماز» استنباط شود. (همان)

درخصوص این استشهاد باید گفت که این آیه با آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی رعد تفاوت‌هایی دارد: اولاً در این آیه، کلمه‌ی «الصَّلَاةُ» لفظ مشترکی که دالّ بر دو معنای مذکور باشد، نیست و دلالت لفظ «الصَّلَاةُ» بر «موضع الصَّلَاةُ» مجاز مرسل با علاقه‌ی محلّیت است که این معنا به کمک قرینه‌ی موجود در آیه از آن مفهوم می‌شود. ثانیاً مؤلف برای اثبات سخن خویش فقط به بخشی از ادامه‌ی آیه اشاره کرده، در حالی که بخش پایانی آیه، یعنی ﴿... وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا...﴾ چه بسا همان معنای نخست یعنی «انجام نماز» را تقویت کند؛ گرچه معنای مورد نظر محققان نیز محتمل بوده و شاید براساس چنین آیه‌ای باشد که فقها توقّف فرد جُنُب در مساجد را حرام دانسته ولی عبور و گذر از آن را بلاشکال می‌دانند. ثالثاً آیه‌ی مورد استشهاد، کاملاً مطابق با تعریف پیروان بدرالدین بن مالک نبوده و لفظ مورد نظر در آیه‌ی مذکور بین دو لفظ دیگر که سبب افاده‌ی دو معنا از این لفظ شده‌اند، قرار نگرفته است و هر دو قرینه بعد ذکر شده‌اند. رابعاً از آنجا که هر دو قرینه یعنی ﴿... حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ...﴾ و ﴿... إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ...﴾ متعلّق به دو حال یعنی ﴿وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ﴾ و ﴿جُنُبًا﴾ هستند و از آن‌ها استثنا شده‌اند، می‌توان این مثال را تحت عنوان «حال» قرار داد.

۶- پیدایش اصلی جدید در استخدام

با دقّت در مثال قبل، می‌توان گستره‌ی این قسم از استخدام را وسعت بخشیده و تعمیم داد و

بیان داشت که گونه‌ای از اسلوب استخدام در سخن، بدین شکل می‌آید که هرگاه در کلام، یک لفظ، عامل دو معمول باشد که در قالب متبوع و تابع آمده باشند، جایز است که از آن لفظ در ارتباط با تابع، معنایی غیر از معنای مورد نظر برای متبوع اراده شود. این اسلوب، قابل انطباق بر همه‌ی توابع اعم از: نعت، تأکید، بدل، عطف بیان و عطف نسق است.

با در نظر داشتن این اصل، در ادامه به یافته‌ای نو و بی‌سابقه از آرایه‌ی استخدام در یکی از آیات قرآن می‌پردازیم که در آن تابع و متبوع در قالب عطف نسق آمده و تابع با یکی از حروف عطف به دنبال متبوع خود آمده و فاصله بین آن دو (متبوع و تابع) چیزی غیر از ادات استثناست.

۷- استخدام در اسلوب عطف نسق (کشف قالبی نو از استخدام)

نگاه دقیق به: «... وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (انعام: ۵۹) - بخشی از آیه‌ای است که قرائت آن در نماز غفیله سفارش شده - آدمی را به وادی تأمل و تدبّر در ساختار و پیوند و ارتباط معنایی مفردات و اجزای آن با یکدیگر می‌کشاند؛ زیرا در این بخش از آیه، کلمه‌ی «وَرَقَةٍ» که بعد از حرف جرّ زاید «مِنْ» آمده، معمول و فاعل فعل «تَسْقُطُ» است و در معنای آن ابهامی وجود ندارد؛ اما بنا به قرائت مشهور، در این آیه اسم‌های «حَبَّةٍ» و «رَطْبٍ» و «يَابِسٍ» توسط حرف عطف واو به «وَرَقَةٍ» عطف شده‌اند و در اعراب از ظاهر آن که لفظاً مجرور است، تبعیت کرده‌اند و محلاً مرفوع هستند؛ زیرا همگی عطف بر فاعل فعل «تَسْقُطُ» شده‌اند که بیان مفهوم این فعل در کنار هریک از اسم‌های مذکور، جای درنگ و تأمل دارد. باید یادآور شد که در تمام این موارد بین واو و معطوف، حرف زایده‌ی مؤکده‌ی «لَا» آمده است.

درخصوص عامل معطوف در عطف نسق بین نحویان، اتفاق نظر وجود ندارد. سیبویه آن را همان عامل معطوف‌علیه با واسطه‌ی حرف عطف می‌داند (رضی، ۲۸۱/۲) و ابوعلی فارسی و ابن جنّی، عاملی مانند عامل اول را در تقدیر می‌گیرند و برخی از نحویان هم حرف عطف را جانشین عامل دانسته‌اند. (همان) به هر حال، هریک از این دیدگاه‌ها را در مورد عامل معطوف بپذیریم، در آیه‌ی مورد بحث فعل «تَسْقُطُ» مستقیماً و یا با واسطه، عامل این چهار معمول

است. در اینجا این سؤال به ذهن خطور می‌کند که آیا این فعل در رابطه با همهی معطوف‌ها همان معنایی را افاده می‌کند که در اسناد معطوف‌علیه به آن، یعنی «وَرَقَّة»، بر آن دلالت دارد یا از باب توسع در کلام در کنار هریک از اسم‌های موجود، معنایی ویژه می‌یابد؟

اگر پاسخ این سؤال را مثبت بدانیم، باید دید آیا در تمام موارد، می‌توان «تَسْقُطُ» را به معنای وضعی و حقیقی آن، یعنی از فعل «سَقَطَ، يَسْقُطُ، سَقُوطاً» به معنای «وَقَعَ» (ابن منظور، ۳۱۶/۷) دانست و یا از «سَقَطَ (سَقُوطاً): وَقَعَ مِنْ أَعْلَى إِلَى أَسْفَلٍ.» (فیومی، ۲۸۰/۱) گرفت؟ به نظر می‌رسد این معنای فعل «تَسْقُطُ» در رابطه با توابع مذکور چندان رسا و شیوا نبوده و مفهوم سقوط و افتادن در رابطه با کلمات «حَبَّة» و به ویژه «رُطْب» و «یابس» زیبایی کافی را نداشته و نارسا باشد. اکنون باید دید با توجه به کاربردهای «سَقَطَ» در لغت و کلام عربی، این فعل در اسناد به هریک از کلمات «حَبَّة»، «رُطْب» و «یابس» چه بار معنایی‌ای ممکن است داشته باشد و احتمال چه مفهومی از آن می‌رود؟

جست‌جو در کتب لغت، این نکته را آشکار می‌سازد که فعل «سَقَطَ» غیر از معنای فوق، در زبان عربی به چند معنای دیگر اعم از حقیقی و مجازی به‌کار رفته که می‌توان برخی از آن‌ها را در آیه‌ی مورد بحث، لحاظ کرد. در اساس البلاغة پس از ذکر چند معنا برای این فعل می‌خوانیم: «و سقط الّجَمُّ و القمرُ: غابا» (زمخشری، ۳۰۰) وی سپس به این شعر «عمر بن ابی ربیع» استشهد کرده است:

هَلَّا دَسَسْتَ رَسُولًا مِنْكَ يُعَلِّمُنِي وَ لَمْ يُعَجِّلْ إِلَيَّ أَنْ يَسْقُطَ الْقَمَرُ

(همان)

اگر فعل مورد بحث را در اسناد به «حَبَّة» بدین معنا و مترادف با «تَغَيَّبُ» بدانیم، به مراتب از معنای اول (فروافتادن از بالا به پایین) رساتر و زیباتر به نظر می‌رسد؛ زیرا از یک سوی، ظاهر کلام یعنی وجود حرف جرّ «فی» در ﴿... وَلَا حَبِّوْ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ...﴾ این معنا را تقویت کرده و بر آن صحه می‌گذارد؛ چون در کاربردهای مختلف فعل «سَقَطَ» از مصدر «سَقُوط» به معنای «افتادن» بعد از آن حرف جرّ «فی» به‌کار نرفته است؛ در حالی که اگر این فعل به معنای «غاب» (نهان شدن) باشد، آمدن حرف جرّ «فی» بعد از آن قابل توجیه است؛ زیرا فعل «غاب» با «فی» کاربرد دارد؛ به‌عنوان مثال در لسان‌العرب می‌خوانیم: «غَابَ الْكُتَيْبُ فِي الْكُتَيْبِ غِيَابَةً وَ غُيُوبًا

و غَيَابًا و غِيَابًا و غَيْبَةً.» (ابن منظور، ۱/ ۶۵۵) و از دیگر سوی، آیه‌ی «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (نمل: ۷۵) هم کاربرد یکی از مشتقات «غاب» با حرف جرّ «فی» را در بردارد و هم معنا و مفهوم مورد نظر را تصدیق می‌کند. در ضمن برخی از مفسران نیز بدان اشاره کرده‌اند. در «البحر المحيط فی التفسیر» آمده است: «و أَنْظَرُ إِلَى حُسْنِ تَرْتِيبِ هَذِهِ الْمَعْلُومَاتِ؛ بَدَأَ أَوَّلًا بِأَمْرِ مَعْقُولٍ لِأَنْدِرُكُهُ نَحْنُ بِالْحَسِّ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ، ثُمَّ ثَانِيًا بِأَمْرِ نَدْرِكُ بِالْحَسِّ، وَ هُوَ: يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ، وَ فِيهِ عُمُومٌ، ثُمَّ ثَالِثًا بِجَزَائِنِ لَطِيفَيْنِ أَحَدُهُمَا عَلَوِيٌّ وَ هُوَ سُقُوطُ وَرَقَةٍ مِنْ عُلُوٍّ إِلَى أَسْفَلٍ، وَ الثَّانِي سُقْلِيٌّ، وَ هُوَ أَحْتِفَاءُ حَبَّةٍ فِي بَطْنِ الْأَرْضِ.» (اندلسی، ۴/ ۵۳۶) در سخن این مؤلف آشکارا به پنهان شدن دانه در دل زمین اشاره شده است. می‌توان گفت همان‌گونه که سقوط و فروافتادن برگ، کنایه از پایان زندگی و نماد مرگ است، پنهان شدن دانه در زمین، که لزوماً نباید با افتادن از بالا به پایین همراه باشد، نشان از آغاز یک رویش داشته و حیاتی نو را نوید می‌دهد که این جمع بین پایان و آغاز با دو کلمه‌ی متضاد «رطب» و «یابس» در ادامه‌ی آیه، تناسب بیشتری دارد.

درباره‌ی معنای فعل مورد بحث در ارتباط با هریک از کلمات «رطب» و «یابس» باید یکی از معانی حقیقی یا مجازی فعل «سَقَطَ» در نظر گرفته شود که علاوه بر افاده‌ی مفهومی شیوا در ارتباط با این دو لفظ، با بخش پایانی آیه یعنی «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» هم‌خوانی و هماهنگی معنوی داشته باشد. لازم به ذکر است که کلمه‌ی «رَطَبٌ» و «يَابِسٌ» (البته به شکل مفرد) در قرآن فقط در همین آیه آمده‌اند و دو صفت هستند که هرکدام جانشین موصوف مقلدّری شده‌اند که می‌توان اشیای گوناگونی را برای هریک از آنها فرض کرد و در تقدیر گرفت. لغت‌شناسان غیر از موارد فوق برای فعل «سَقَطَ» معانی دیگری آورده‌اند؛ مثلاً در تاج العروس درباره‌ی کاربرد مجازی فعل «سَقَطَ» چنین آمده است: «و من أَلْحَازٍ: سَقَطَ الْحَرُّ، يَسْقُطُ، سُقُوطًا، أَي وَقَعَ، وَ أَقْبَلَ، وَ نَزَلَ؛ وَ يُقَالُ: سَقَطَ عَنَّا الْحَرُّ، إِذَا أَقْلَعَهُ؛ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ: كَأَنَّهُ ضَدٌّ.» (زبیدی، ۱۹/ ۲۵۵) صاحب لسان‌العرب نیز تقریباً همین معنا را آورده و می‌گوید: «وَ سَقَطَ الْحَرُّ، يَسْقُطُ، سُقُوطًا؛ يُكْنَى بِهِ عَنِ الْتَرُولِ.» (ابن منظور، ۷/ ۳۱۷) وی آن‌گاه به شعر زیر از «نابغه جعدی» استشهاد کرده است:

إِذَا الْوَحْشُ ضَمَّ الْوَحْشَ فِي ظُلَامِهِمَا سَوَاقِطٌ مِنْ حَرٍّ وَ قَدْ كَانَ أَظْهَرَا

(همان)

که زبیدی همین بیت را در جایی دیگر آورده و در مورد ریشه و فعل کلمه‌ی «سواقط» چنین نظر دارد که این کلمه از فعل «سَقَطَ» به معنای: «نَزَلَ وَلَزِمَ مَوْضِعَهُ» (زبیدی، ۱۹/۲۶۵) است.

از آنجا که «رَطَّبَ» و «یابَسَ» در اصل وضع بر دو معنا و مفهوم ضد دلالت دارند، انساب و ابلغ آن است که برای فعل «تَسَقَطُ» در رابطه با این دو لفظ، از همان معانی ضدی که در تاج‌العروس و دیگر کتب لغت برای این فعل ذکر شده، لحاظ شود؛ به‌عنوان مثال با توجه به این که کلمه‌ی «رَطَّبَ» قابل انطباق بر هرگونه نم و رطوبتی است و معمولاً این پدیده در عالم طبیعت به شکل بارش یا آب نمود می‌یابد، می‌توان فعل «سَقَطَ» را در رابطه با «رَطَّبَ» به معنای «نَزَلَ وَ لَزِمَ مَوْضِعَهُ» گرفت که سخن امام علی علیه‌السلام نیز کاملاً مؤید این معناست؛ آنجا که می‌فرماید: «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزِيلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ وَأَهْطَالُ السَّمَاءِ، وَ يَعْلَمُ مَسْقَطَ الْقَطْرَةِ وَمَقَرَّهَا، وَ مَسْحَبَ الذَّرَّةِ وَمَجْرَهَا...» (خطبه‌ی ۱۸۲، ۳۲۳) در این کلام که تبیین و تفسیر آیه‌ی مورد بحث آنچنان واضح و مشهود است که گویا امام علیه‌السلام آن را درخصوص همین آیه، ایراد کرده است. علاوه بر این که بیان می‌دارد که خداوند بر نزول و بارش قطرات باران و زمان و مکان آن و محل استقرار هر قطره آگاه است، احاطه‌ی علم خداوند را بر مسیر حمل و حرکت ذرات و دانه‌ها به‌وسیله‌ی باده‌ها و حشرات و عوامل دیگر نیز نشان می‌دهد که خود تصدیقی بر لحاظ کردن معنایی غیر از معنای سقوط و افتادن برای فعل «سَقَطَ» درخصوص «حَبَّة» است.

می‌توان برای فعل «سَقَطَ» با فاعلیت «یابَسَ» که خود عدم «رَطَّبَ» است و بر نیستی دلالت دارد، از بین معانی حقیقی یا مجازی آن، معنایی مانند «أَقْلَعَ» را که مفهومی متضاد با «نَزَلَ وَ لَزِمَ مَوْضِعَهُ» دارد، در نظر گرفت. پیام کلی آیه، این است که هر ریزش و رویش و هر فرود و فرازی در کتاب تقدیر الهی موجود است؛ زیرا ﴿... وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (یونس: ۶۱) گرچه ذکر این پدیده‌ها در آیه‌ی مورد نظر از باب مشت نمونه‌ی خروار است و به کنایه از شمول علم الهی بر امر و خلق [... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ...] (اعراف: ۵۴) در عالم وجود سخن می‌گوید.

۸- دیدگاه مفسران درباره‌ی مفردات آیه

مراجعه به کتب تفسیر، گویای این نکته است که در اغلب آن‌ها علاوه بر معنای ظاهری برای الفاظ «وَرَقَةٌ»، «حَبَّةٌ»، «ظُلُمَاتٌ»، «رَطْبٌ» و «يَابِسٌ» در آیه‌ی مورد بحث، معانی مجازی و کنایه‌ی متعددی نیز آورده شده که از باب مشت نمونه‌ی خروار، به ذکر چند مورد بسنده می‌شود؛ به-عنوان مثال، صاحب «مجمع البیان» با گفته‌ی «وَكُنِيَ بِالظُّلْمَةِ عَنِ بَاطِنِ الْأَرْضِ، لِأَنَّهُ لَا تُدْرَكُ كَمَا لَا يُدْرَكُ مَا حَصَلَ فِي الظُّلْمَةِ، ...» (طبرسی، ۴ / ۴۸۱) «ظُلُمَاتٌ» را کنایه می‌داند و با سخن «قَدْ جَمَعَ الْأَشْيَاءَ فِي قَوْلِهِ: وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ، لِأَنَّ الْأَجْسَامَ كُلَّهَا لَا تَخْلُو مِنْ أَحَدٍ هَذَيْنِ.» این دو لفظ را نیز کنایه از تمام اشیا و موجودات گرفته است. وی در ادامه، علاوه بر این نقل از ابن عباس که «و قیل یرید ما ینبت و ما لاینبت عن ابن عباس، و عنه أيضاً أن الرطب الماء، و الیابس البادية.» قولی را آورده که «رطب» را به معنای «حیی» و «یابس» را به معنای «میت» دانسته است. (همان)

در اغلب کتب تفسیر در رابطه با مدلول الفاظ آیه‌ی مورد بحث از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که: «الْوَرَقَةُ السَّقَطُ، الْحَبَّةُ الْوَلَدُ، وَ ظُلُمَاتُ الْأَرْضِ الْأَرْحَامُ، وَ الرُّطْبُ مَا يَحْيِي، وَ الْيَابِسُ مَا يَغِيضُ.» (طوسی، ۴ / ۱۵۵، قرطبی، ۴ / ۷ و طبرسی، ۴ / ۴۸۱ و...) که برخی مانند صاحب «روح المعانی» با گفته‌ی «و أَنَا أَجَلُّ أَبْعَدَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ عَنِ التَّفَوُّهِ بِهَذَا التَّفْسِيرِ، إِذْ هُوَ خِلَافُ الظَّاهِرِ جِدًّا.» (الاکوسی، ۴ / ۱۶۳) و صاحب «المیزان» با این سخن: «وَالرَّوَايَةُ لَا تَنْطَبِقُ عَلَى الظَّاهِرِ الْآيَةِ.» (طباطبایی، ۷ / ۴۸) در اسناد این روایت به امام صادق علیه‌السلام تشکیک کرده‌اند.

درخصوص مفهوم «رطب» و «یابس» در برخی تفاسیر تقریباً به اغلب وجوه محتمل اشاره شده است؛ چنان‌که می‌خوانیم: «رطب و یابس دو موضوع مقابل هم هستند و کنایه از هر متقابلین است، موت و حیات، صحت و مرض، صلاح و فساد، غنی و فقر، عزت و ذلت، جوهر و عَرَضٌ، نور و ظلمت، ایمان و کفر، ثواب و عقاب، جنّة و نار، مجرد و مادی، ایجاد و اعدام، طاعت و عصیان، نیک و بد و غیر این‌ها.» (طیب، ۵ / ۹۲) و در تفسیر «فی ظلال القرآن» از بخش‌های مختلف آیه چنین برداشت شده است: «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا حَرَكَةُ الْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ، وَ حَرَكَةُ السَّقُوطِ وَالْإِنْجَادِ مِنْ غُلُوٍّ إِلَى سُفُلٍ، وَ مِنْ حَيَاةٍ إِلَى أُنْدِيَارٍ. وَ لَاحِبَةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ حَرَكَةُ الْبُرُوقِ وَ الْنَمَاءِ الْمُنْبَتَّةِ مِنَ الْغُورِ إِلَى السَّطْحِ، وَ مِنْ كُمُونٍ وَ سُكُونٍ إِلَى أَنْدِفَاعٍ وَ أَنْطِقَاقٍ. وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينِ التَّعْمِيمِ الشَّامِلِ الَّذِي يَشْمَلُ الْحَيَاةَ وَالْمَوْتَ، وَ الْأَزْدَهَارَ وَ الْذُبُلَ فِي كُلِّ حَيٍّ عَلَى الْإِطْلَاقِ.» (سید قطب، ۲ / ۱۱۱۳)

به هر حال، مفاهیم مدّ نظر در آیه‌ی مورد بحث با چنان اسلوب و تعبیری جذاب و زیبا بیان شده که عقل و قلب را تسخیر کرده و آدمی را در آسمان خیال به پرواز درمی‌آورد؛ درباره‌ی این آیه می‌خوانیم: «ففي هذه الكلمات ألفاظٌ تعبيرٌ قويٌّ رهيبٌ عن شمول علم الإله، يُختار له أفضل الألفاظ المعبرّة والعبارات المصوّرة؛ فليس مجردةً تعبيرٍ عن معنى العلم الدقيق الشامل أن يُقال: «ما تسقط من ورقةٍ إلا يعلمها»، «ولا حبةٌ في ظلمات الأرض»، «ولا رطبٌ ولا يابس»؛ وإنما هي صورةٌ تخيليةٌ مُدهشةٌ، وإن الخيال ليرود آفاق الدنيا كلها و مجاهلها جميعاً ليتّسع هذه الأوراق الساقطة، وتلك الحبات المخبوءة المشمولة في مجاهلها و مجاهلها بعلم الله؛ ثم يرتدّ إلى النفس فيغمرها بالجلال والخشوع، ويتوجّه بها إلى الله الذي يشمل بعلمه هذه الجاهل والآفاق. بهذا يُخاطبُ القرآنُ العقلَ والقلبَ معاً.» (عبدالتواب، ۱۸۶)

و سخن آخر اینکه باید پذیرفت در آیه‌ی مورد بحث، فعل «تسقط» در اسناد به هریک از اسم‌های «ورقة»، «حبة»، «رطب» و «يابس» چه در معنای حقیقی خود باشند و چه در معنای مجازی و کنایی، نمی‌تواند یک معنا داشته باشد، بلکه در کنار هر اسم، معنایی متفاوت از دیگر موارد می‌یابد که این گونه‌ای از استخدام بدیعی در قرآن به‌شمار می‌آید که در قالب عطف نسق تجلّی یافته و تاکنون از معرض نگاه اندیشمندان علم بلاغت و تفسیر به دور مانده است.

۹- نتیجه

پژوهش و دقت نظر در علوم بلاغت، به‌ویژه علم بدیع که در اکثریت قریب به اتفاق مباحث آن ذوق سلیم، راستین‌ترین معیار داوری و درک است، بدین نکته می‌انجامد که علی‌رغم تلاش علمی گذشتگان، هم‌چنان در تشخیص بسیاری از گونه‌های این علوم پیچیدگی‌ها، کاستی‌ها و بعضاً درهم آمیختگی‌هایی رخ می‌نماید که حل، تکمیل و نظم بخشیدن به آن‌ها اراده، همت و کار طاقت‌فرسای ادب‌پژوهان کنونی و آینده را می‌طلبد تا ضمن رفع نقایص و ابهامات موجود، در پیشبرد این فنون و گونه‌های ادبی پایه‌پای ادبیات، با توانمند ساختن آن‌ها به‌منظور کشف و عرضه‌ی زیبایی‌های لفظی و معنوی هنر سخن گام بردارند. در راستای چنین اهدافی در این مقاله پس از واکاوی صنعت استخدام، موارد زیر حاصل آمد:

۱. در زمینه‌ی موضوع و مصادیق این گونه‌ی بدیعی بین بدیع‌پژوهان، اختلاف دیدگاه وجود دارد.

۲. پس از بررسی تاریخی و موضوعی آن از طریق شواهد، این نتیجه حاصل آمد که در این صنعت، ناگفته‌هایی در جنبه‌های مختلف اعم از تعاریف و شواهد وجود دارد. این پژوهش پس از بررسی دیدگاه‌های مختلف علمای بلاغت در خصوص استخدام، تعریفی جامع از این گونه‌ی بدیعی مطرح کرده که همه‌ی نکات مورد نظر علمای پیشین و تمام مصادیق آن را شامل می‌شود.

۳. این جستار توانست به یاری یکی از آیات قرآن، نمونه‌ای بدیع از استخدام را کشف کند که در قالب عطف نسق آمده و در آن هر کدام از معطوف و معطوف‌علیه سبب آفرینش و ایجاد معانی متفاوت برای یک عامل (مسند) شده است.

۴. از آنجا که احتمال وجود استخدام در هرگونه قرینه‌ای که در کنار یک واژه آورده شود، خودنمایی می‌کند، توجه به این امر به کشف معانی احتمالی نهفته در لفظ و قرینه‌ی آن می‌انجامد. توابع، به‌ویژه عطف نسق، یکی از حوزه‌های ممکن استخدام بدیعی است که پیشنهاد می‌شود در تبیین معنا و مفهوم تابع و متبوع و عامل آن‌ها، قراین موجود در کلام از قبیل حروف و ظروف لحاظ شوند.

۱۰- منابع و مأخذ

*- قرآن کریم

*- نهج البلاغه، تعلیق: صبحی الصالح، قم، مؤسسه دارالهجره، چاپ سوم، ۱۴۲۵

منابع عربی

۱. آل‌لوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵
۲. ابن‌ابی‌الإصبع، زکی‌الدین أبو محمد، بدیع القرآن، ترجمه: سیدعلی میرلوحی، مشهد، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸
۳. _____، البدیع فی البدیع فی نقد الشعر، تحقیق: علی مهنا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷
۴. _____، تحریر التبحیر فی صناعة الشعر والنثر، تحقیق: حفی محمد شرق، قاهره، وزارة الأوقاف، لجنة

إحياء التراث الإسلامي، ۱۴۱۶

۵. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵ جلد، بیروت، دار صادر، بی تا
۶. استرآبادی، رضی الدین محمد بن حسن، شرح الرضي على الکافية، تصحيح: يوسف حسن عمر، ۴ جلد، تهران، مؤسسة الصادق، ۱۳۹۸
۷. اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف، البحر اخیط فی التفسیر، تحقیق: محمد جمیل صدقی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰
۸. تفتازانی، سعد الدین، شرح المختصر، تعلیق: عبدالمتعال الصعیدی، قم، منشورات دارالحکمة، بی تا
۹. خفاجی، شهاب الدین، ریحانة الألباء و زهرة الحياة الدنيا، بی جا، بی تا
۱۰. زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق: عبدالعلیم طحاوی، بیروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۰
۱۱. زمخشری، جارالله محمود بن عمر، أساس البلاغة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۴
۱۲. سبزواری، ملاحادی، الراح القراح، تصحيح: مجید هادی زاده، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش
۱۳. سید قطب، فی ظلال القرآن، بیروت، دارالشروق، چاپ هفدهم، ۱۴۱۲
۱۴. سیوطی، عبدالرحمن، تحقیق: محمد عبدالرحیم، معترك الأقران فی إعجاز القرآن، بیروت، دارالفکر، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳
۱۵. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه، مؤسسه‌ی نشر اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷
۱۶. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۴۰۶
۱۷. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر العاملي، بیروت، دار إحياء التراث العربي، بی تا
۱۸. طیب، سید عبدالحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، ۱۴۲۰
۱۹. عباسی، عبدالرحیم، معاهد التنصيص علی شواهد التلخیص، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، ۴ جلد، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۴۷
۲۰. عبدالتواب، صلاح الدین، الصورة الأدبية فی القرآن الکریم، لوتجمان، الشركة المصرية العالمية للنشر، چاپ اول، ۱۹۹۵

۲۱. عکاوی، أنعام فوّال، المعجم ألفصّل في علوم ألبلاغة، مراجعه: أحمد شمس ألدّين، بيروت، دار ألكتب ألعلمية، چاپ اول، ۱۴۱۳

۲۲. فیومی-احمدین محمد، المصباح المنیر، بیروت، المكتبة العلمية، بی تا

۲۳. محمدین احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۴۰۶

۲۴. خطیب، الإيضاح في علوم ألبلاغة، تحشیه: إبراهيم شمس ألدّین، بیروت، دار ألكتب ألعلمية، ۱۴۲۴

۲۵. کریمی، محمد، الوشاح علی ألتّرح المختصر لتلخیص، قم، المطبعة ألعلمية، ۱۴۰۱

۲۶. محمدامین بن فضل الله، خلاصة الأثر في أعیان ألقرون أالخادي عشر، بیروت، مكتبة خیاط، بی تا

۲۷. معلوف، لويس، المنجد في أاللغة، تهران، معراج، چاپ سوم (افست)، ۱۳۶۷ش

منابع فارسی

۲۸. تقوی، سید نصر الله، هنجار گفتار در فن معانی و بیان و بدیع فارسی، اصفهان، فرهنگسرای

اصفهان، چاپ: علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۶۳

۲۹. رادفر، ابوالقاسم، فرهنگ ادبی بلاغی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۸ش

۳۰. زاهدی، زین ألدین (جعفر)، روش گفتار (علم البلاغة)، مشهد، چاپخانه دانشگاه، بی تا

۳۱. فشارکی، محمد، بدیع، انتشارات نیل، بی تا

إعادة النظر في تعاريف الاستخدام البديعي و كشف نموذج مجهول منه في القرآن الكريم

وصال میمندی*

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة يزد

vesalm1387@yahoo.com

الملخص:

الإستخدام أحد محسنات البديع المعنوي الذي لم يحظَ بعدُ بتعريفٍ جامعٍ ومانعٍ أجمع عليه علماء البلاغة، رغم مكانته المرموقة في البديع، تلك المكانة التي تنشأ عن دور هذا الفنّ في خلق أكثر من معنى واحد للفظ واحد مع مراعاة الإختصار والإيجاز.

نظراً إلى أهمية هذا الفنّ البديعي ودوره في إدراك المعاني وتبيينها، بادرت هذه الدراسة بتحليل آراء الباحثين في تعريف الاستخدام مبيّنة نقائص كلّ منها؛ ثمّ حاول هذا المقال أن يعرض تعريفاً جامعاً يشمل جميع شواهد الإستخدام المعروفة والمجهولة في الأدب العربي. وبعد ذلك أتت المقالة بصور الإستخدام المختلفة التي تناولها البلاغيون حتى الآن مع ذكر شواهد من الشعر والنثر العربي.

وفي نهاية المطاف أزاحت المقالة الستار عن صورة مجهولة وبدیعة من الإستخدام، استخرجتها من إحدى آيات القرآن الكريم. الصورة التي لم ينتبه إليها دارسو المحسنات البديعية حتى الآن، وجاءت في قالب عطف التّسق الذي يُوجد فيه عطف ثلاثة أسماء بالواو على معمول عامل واحد (الفعل)، وبهذا العطف إكتسب العامل هذا معنى مختلفاً يناسب كلّاً من الأسماء الأربعة المذكورة.

الكلمات الرئيسية: علم البديع، الاستخدام، التّعريف، عطف التّسق.

Reviewing Meanings of Rhetorical *Estekhdam* and Exploring an Unknown Sample in Holy Qur'an

V. Meimandi^{1*}

1- Assistant Professor, Dept. of Arabic Language & Literature, University of Yazd

vesalm1387@yahoo.com

Abstract

Estekhdam is considered as a moral beauty in rhetoric science that in spite of its high position stemmed from its creative-role in the process of creating several meanings for each word through observing briefness and brevity for each term. It lacks a unique and comprehensive definition with full consensus of rhetoric domain's thinkers that may include all its known and unknown referents. In this research, it is firstly tried to have brief look at the history of this array association to the assembly of other rhetorical cases and then through study and criticism of the most famous definitions in this regard come to a conclusion about obtaining an integrated definition encompassing all known and unknown samples of Estekhdam in Arabic words. And finally through asserting figures and patterns emphasized by rhetorical-scholars for this moral beauty accompanied by some Arabic verse and prose evidences, for the first time an unknown form of Estekhdam far from the eyes of scholars and researchers of verbal and moral beauties of the words is being explored and then an analysis is carried out through demonstrating a rhetorical evidence from the holy Qur'an. Conjunction of three nouns on subject and verb has caused to different meanings associating with each of the four subjects. The study refers to dictionary in order to extract meanings.

Keywords: Rhetorics; Estekhdam; Definition; Sympathy Format, Down.